

یادداشت حجت الاسلام پناهیان برای معتکفین/ «اقامت در خانه خدا»

تمام ساعات شبانه روز خود را مقید می‌کنی که در محیط مسجد تنفس کنی. از چهار دیواری محراب بیرون نمی‌روی، و پا از زیر سقف گنبد دوار خانه خدا بیرون نمی‌گذاری. چرا؟

شاید جالب‌ترین و مشهورترین حکم شرعی در مورد اعتکاف این باشد که اگر کسی دو روز معتکف شود، اعتکاف روز سوم بر او «واجب» می‌شود. کتاب «شکوه امر خدا» با نگاهی به آثار تربیتی، معنوی و ابعاد زیباشناختی، به سؤال «چرا خدا واجب می‌کند؟» پاسخ می‌دهد تا خواننده را با تصویری دلنشین، لذت‌بخش و باشکوه از «امر خدا» آشنا کند. بخش اول این کتاب که به صورت یادداشتی مستقل برای «معتکفین» نوشته شده و دربرگیرنده نکاتی درباره چرایی اعتکاف و بهره‌برداری بهتر از فرصت معنوی اعتکاف است، را در ادامه می‌خوانید:

اقامت در خانه خدا

الف) در اعتکاف دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد؟

اول باید ببینیم در اعتکاف دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد. مسجد محل عبادت است نه محل سکونت، اما در جریان اعتکاف می‌آیی، و هر چند برای مدت سه روز، ولی در مسجد مقیم می‌شوی. دو روز خود را اسیر می‌کنی تا روز سوم دستگیریت کنند تا دستگیری شوی. تمام ساعات شبانه روز خود را مقید می‌کنی که در محیط مسجد تنفس کنی. از چهار دیواری محراب بیرون نمی‌روی، و پا از زیر سقف گنبد دوار خانه خدا بیرون نمی‌گذاری. چرا؟

گویی می‌خواهی از مسجد چیزهایی ببینی که دیگران آن را نمی‌بینند؛ دیگرانی که می‌آیند و نماز می‌خوانند و می‌روند. شب ماندن در مسجد مکروه است مگر برای اعتکاف. از این فرصت استفاده می‌کنی تا خوابیدن مسجد را تجربه کنی. گویی این به بیداری منجر می‌شود. انگار مسجد قسمت‌های پنهانی دارد که وقتی مدتی در آن می‌مانی آنها را می‌یابی. می‌مانی تا بقیه بروند و منتظر می‌نشینی تا مسجد باطن خودش را به تو نشان دهد.

می‌خواهی ببینی بالاخره خانه خدا با جاهای دیگر چه فرقی دارد؟ آیا خدایی که همه جا هست، در خانه‌اش بیشتر حضور دارد؟ آیا در و دیوار مسجد به مرور با تو حرف خواهند زد؟ عالم غیب همیشه غیب است اما شاید اگر کنار متصل‌ترین مکان به عالم غیب اقامت کنی کمی از غیب وجودش را به تو نشان دهد. راستی انسان، غیب را با کدام حسش درک می‌کند و می‌یابد؟ با چشم و گوش که نیست با حس لامسه یا شامه که نمی‌شود. حتی کار ذهن هم نیست. به ما گفته‌اند غیب را با قلب می‌توان دید و فهمید. و قلب مگر یک وسیله ادراک است؟ بله، قلب تنها وسیله درک عالم غیب است و روز قیامت هم با قلبمان خدا را می‌بینیم.^۱

پس در مسجد می‌مانی تا قلبت به کار بیفتد. چشم قلبت باز شود. حتی زبان از خوردن و آشامیدن می‌بندی تا به «به‌کار افتادن قلبت» کمک کند. از همین جا می‌توانی آداب اعتکاف را هم بفهمی. شاید باید کمتر حرف بزنی و به دیگران تنها با لبخند و نگاهی مهربان و گذرا ارتباط داشته باشی. هر کاری که می‌توانی انجام دهی تا از قساوت قلب فاصله بگیری، انجام بده. ولی در میان جمع، تنهایی خودت را از دست نده.

وقتی ما نمی‌توانیم این معنا را درک کنیم که عالم محضر خداست و نمی‌توانیم حضور خدا را احساس کنیم، پس خوب است به مسجد بیاییم و با درک محضر پروردگار که حضورش در مسجد بیشتر است، لاقلاً برای یکبار هم که شده کمی عمیق‌تر از همیشه و همه‌جا حضورش را احساس کنیم. بعد که از مسجد برویم تا مدتی در محضر او خواهیم بود.

اعتکاف یعنی: زمان می‌خواهد تا انسان برخی از معانی را درک کند. سه روز یعنی زمان متراکم. همان‌طور که برنامه‌های روزانه و مستمر یعنی زمان مداوم. اینها هر کدام به نوعی اثر دارند. هم لازم است انسان کارهای خوبش را در زمان مداوم انجام دهد تا اثربخش باشد. و هم لازم است گاهی زمان متراکم صرف بهبود حال خویش کند تا موثر واقع شود. برای مداوای برخی از بیماری‌های جسمی هم همین کار را انجام می‌دهند. گاهی برنامه‌ی دارویی مداوم و گاهی که کار سخت شده باشد برنامه‌ی دارویی متراکم.

روزی ما در مقابل معبود خواهیم ایستاد. و به ملاقات او خواهیم شتافت. آنجا می‌فهمیم که همه‌ی آنچه همیشه می‌خواستیم خود خداست. و آنجا می‌فهمیم که تمام عمر باید به یاد این لحظه می‌زیسته‌ایم و برای این لحظه ظرفیت پیدا می‌کرده‌ایم. چرا که آنجا هر کسی را به قدر ظرفیتش از جرعه‌ی وصال می‌چشانند و سرمست می‌کنند. ولی آنجا دیگر تأسف خوردن دیر خواهد بود. باید از قبل و سر سجاده‌ی هر نماز، تمرین ملاقات می‌کردیم و توجه به دیدار می‌داشتیم.

پس یادمان باشد اعتکاف اصرار برای ملاقات خداست. و این کار، کودکانه نیست. این اصرار برای ملاقات هم باید به ما بیاید. به رزمندگان جهادگر می‌آمد که طالب شهادت باشند. معتکف باید وصیت‌نامه‌اش را نوشته باشد؛ مسجد محل نماز است و نماز محل ملاقات با خدا و تمرین و تمنای دیدار او. معتکف دارد با جان خود بازی می‌کند. کسی که تجربه‌ی اعتکاف دارد و تمنای اقامت در دیار حضرت دوست دیگر از مرگ نمی‌هراسد. البته هر کس اینچنین باشد، زیاد به یاد این ملاقات خواهد بود،^۲ اعمال او نیکو شده^۳ و عمرش طولانی خواهد شد.^۴ ولی اعتکاف آمادگی برای اقامت ابدی در محضر خداست.

اعتکاف یعنی مقیم شدن در محل نماز. و اگر اوج نماز در سجده است،^۵ اعتکاف یعنی اقامت در محل سجده. مگر این نقطه‌ی نورانی حیات بشر چه عظمتی دارد که تمام عمر ما باید صرف فهمیدن آن شود؟ اعتکاف یعنی تلاشی برای درک سجده. برای درک هر چیزی باید به محل آن رفت تا بتوان آن را از نزدیک مشاهده کرد. مسجد یعنی محل سجده.

ما آدم‌ها حیات خود را از کودکی آغاز می‌کنیم. و هیچ‌گاه آن را از یاد نمی‌بریم و لحظه‌های ناب آن از دل ما بیرون نمی‌رود. چقدر در پناه آغوش مادر آرام بودیم و چقدر در چهار دیواری خانه‌ی پدری آزاد بودیم؛ چه امنیتی داشتیم و چه صمیمیتی برمی‌داشتیم. آدم هر کجا که می‌رود و به هر کجا که می‌رسد باز به دوران کودکی نمی‌رسد. هر چه می‌گردد دیگر آن دوران طلایی را پیدا نمی‌کند.

ما آفریده نشده‌ایم که حسرت‌زده‌ی گذشته‌هایمان باشیم، پس پرسش اساسی‌تری پیش می‌آید: ما که در خانه‌ی پدری خوش بودیم و در آغوش گرم مادری خوشبخت بودیم بناست به کجا برویم که از آنجا بهتر باشد؟ و به کجا برسیم که همه‌ی خوشی‌های گذشته مقدمه‌ی آن باشند؟ اگر در آغاز، مادری مهربان داشتیم و در امان پدر بودیم، در بزرگی و ضعمان بنا نیست بدتر شود، بناست به خدایی برسیم که مهربان‌تر از مادر و پرامان‌تر از پدر باشد.

و اما مسجد. همه‌ی لذتی که حضور در خانه‌ی پدری دارد اینجا هم احساس می‌شود. تمام احساس گم‌شده‌ی آغوش مادری در اینجا هم ادراک می‌شود. تازه احساس می‌کنی اینجا خانه‌ی خودت است. خانه‌ای که سرپناه روح سرگشته، بی‌نهایت طلب و بی‌قرار توست. معمولاً آدم بعد از اینکه معتکف شد می‌فهمد که چقدر به اعتکاف نیاز داشته است. و چقدر مسجد جای خوبی بوده است.

من اگر به اعتکاف نمی‌آمدم و مدتی در این خانه خوب خدا خود را اسیر نمی‌کردم چگونه می‌خواستیم تعریف حقیقی مسجد را دریابیم؟ باید مدتی در این خانه بمانی تا بدانی چرا بیت‌الله‌الحرام، که رئیس مساجد عالم است، را خانه‌ای برای مردم خوانده‌اند.^۶

اعتکاف نقشه‌ای بود که برای آشنایی و یا غربت‌زدایی ما با خانه خدا طراحی شده بود. و تو پس از اعتکاف می‌فهمی همان قدر که به خانه خانوادگی خودت نیازمند بوده‌ای، به این کاشانه کردگار عالم هم نیازمند هستی؛ بلکه بیشتر. و ما باید یک روزی با خانه خودمان آشنا می‌شدیم.

وقتی خانه خدا را با خانه خودمان مقایسه کنیم، می‌بینیم اگر کاشانه ما جایی برای کالبد مادی ما است، مسجد آشیانه‌ای برای روح لایتنه‌ای ما است. بعضی‌ها عظمت روح خود را نیز در مسجد می‌یابند. آخر روح ما خیلی بزرگ است و هر کسی قادر به درک این مطلب نیست. گاهی باید تنها در مسجد - که خود از نظر معنوی بسیار با عظمت است و می‌تواند تنها ظرف وجود انسان شود - عظمت روح خود را دریافت.

هرچه انسان با اختیار خود - البته نه خودش، بلکه با اذن پروردگار و تحت امر او - از دنیا فاصله می‌گیرد، دنیایش هم راحت‌تر می‌شود.^۷ عبور از سختی‌های دنیا هم برای او سهل‌تر می‌شود.^۸ مانند روزه، که در آن با اختیار نمی‌خوری و نمی‌آشامی و در نتیجه دستگاه گوارشت سالم‌تر می‌شود و سلامتت بیشتر تضمین می‌گردد. اعتکاف یعنی سه روز روزه گرفتن از دنیا. روزه گرفتن از شهر و کوچه و بازار. روزه گرفتن از خانه و کار. روزه گرفتن از اهل و عیال. بعد که برمی‌گردی همه‌ی امور سهل‌تر می‌شود.

اعتکاف تمرین دست جمعی عبادت فردی است. و یافتن گمشده‌ی خویشتن در میان جمع. پس باید مراقب بود که در مسجد و در جمع مؤمنان، خودت را گم نکنی و تنها به دیگران مشغول نشوی که تازه باید خودت را پیدا کنی و از او جدا نشوی. و مواظبت کن که جمع را مراعات کنی که تو تنها نیستی. تنها خود را دیدن در کنار دیگران عین خودخواهی است و رعایت جمع در عین حفاظت از تنهایی تمرین خداخواهی. اعتکاف تمرین عجیب رعایت جمع و حفاظت از تنهایی است.

ما هنگام اعتکاف در میان جمع مؤمنان، باید تمرین کنیم عبادت غیر متظاهرانه را؛ ریا نکردن نماز شب در میان انبوه جمعیت و بی‌اعتنایی کردن به نگاه دیگران را؛ بی‌رغبتی کردن به تشویق دیگران و بی‌میلی نشان دادن به محبت دیگران را؛ و بریدن از دیگران را در عین حالی که به دیگران نه فقط احترام که باید محبت بورزیم و به محبتشان پاسخ فروتنانه دهیم.

در میان جمعیت باید تمرین اخلاص کرد و تمرین تنهایی. در میان جمعیت باید مواظبت کرد مبدا خود را با دیگران بدجویی مقایسه کنیم که خود را ناامید سازیم؛ اگر بهتر از خودمان دیدیم - که همه از ما بهترند - به خود بگوییم: «شاید خدا از من ضعیف، بیش از این انتظار نداشته باشد.» و اگر بدتر از خودمان دیدیم - که پیدا نمی‌شود - بگوییم: «شاید خدا از او بیش از این انتظار ندارد.»

اعتکاف دوره فشرده تمرین آداب مراوده با مؤمنان است: در رفاقت دل‌پاک باشیم و در سلام پیش‌دستی کنیم. نرنجیم و نرنجانیم. از کسی مقابل صورتش تعریف و تمجید نکنیم^۹ و از کسی پشت سرش غیبت ننماییم. تحمل کنیم و خود را تحمیل نسازیم. بوی بد دهان روزه‌دار را به یاد داشته باشیم که یکی از زمینه‌های حرف زدن با بغل‌دستی است. قبل از ورود به مسجد استحمام کرده باشیم و بعد از آن به پیراسته بودن اهتمام ورزیم.

از گریه‌ها و مویه‌های دیگران مشمئز نشویم و از خنده‌ها و سربه‌هوایی‌های اطرافیان ملول نشویم. در میان جمع با خدای خود تنها باشیم و مانند کودکی که در آغوش پدر به دیگران نگاه می‌کند، با دیگران معاشرت نماییم. کودک در چنین مواقعی تا خسته می‌شود روی برمی‌گرداند و سر به آغوش پدر می‌گذارد. سر به سجده بگذاریم.

ب) چرا خدا به ما توفیق اعتکاف داده؟

حالا ببینیم ما چرا به اعتکاف آمده‌ایم؟ یعنی خدا چرا به ما توفیق داده است و ما را به خانه خود راه داده است؟ به هر خانه‌ای باید با اجازه وارد شد و بسیاری از معتکفین به صورت پیدا و پنهان از همین اجازه برخوردارند. همین که آمده‌اند دلیل اجازه یافتن آنهاست. مگر آنکه به قصد خیری نیامده باشند و نیت‌های بد، که کمتر در میان معتکفین پیدا می‌شود، آنها را به این وادی کشانده باشد. آنان معمولاً بهره‌چندانی هم نمی‌برند.

شاید به این دلیل توفیق یافته‌ایم که خدای مهربان خواسته است ما را به خود نزدیک‌تر کند و اندک عبادات ما را که خود به ما توفیق داده است، مایه این احسان قرار داده و می‌خواهد به جای خودش - که ما را در دامان لطفش پروراند - به ما جایزه دهد. تا با عبادتی ارزان و پرقیمت سود کلانی حاصل کنیم؛ اگر بتوانیم قیمتش را حفظ کنیم.

شاید به این دلیل بار یافته‌ایم که خداوند متعال دیده ما در حال از دست رفتنیم و اگر ما را به خانه خود نبرد و مورد لطف و مرحمت خود قرار ندهد، دیگر برایمان امیدی نیست و خود را در تباهی‌ها نابود می‌کنیم. به این ترتیب از بس بدی داشته‌ایم دلش برای ما سوخته است و به ما ترحم کرده است.

شاید به آن علت باشد که ما با اندکی خوبی دچار توهم شده‌ایم و به خود غرّه‌ایم؛ خواسته کسانی از ما بهتر را در این اعتکاف به ما نشان دهد تا به کمی خود پی‌بریم و با دیدن افراد باصفا در اطراف خود، فروتنی نماییم و یادمان برود تصور اینکه ما هم آدم حسابی هستیم.

شاید آمده‌ایم تا از دست دشمنان دوست‌نما رهایی پیدا کنیم. اینکه از دست دوستان بد نجات پیدا کنیم خیلی مهم‌تر از آن است که با دوستان خوب دست بدهیم. شاید این غیبت سه روزه، بتواند رفاقت‌های ناجوری را از بین ببرد. رسول خدا(ص) فرمود: حضرت موسی(ع) پس از سه روز گفتگو با خداوند منان دیگر تحمل گفتگو با کسی را نداشت و از دیدار مردم مشمز می‌شد.^۱

شاید خداوند متعال می‌خواهد الگویی از یک مؤمن باصفا در اختیار دیگر مؤمنان قرار دهد و ما را درس‌آموز اخلاص و تقوا برای دیگران قرار دهد؛ و چقدر بعید است. برای گوینده این کلمات که محال است ولی برای شما خواننده خوب هم اگر محتمل است به خود نگیرید چرا که خداوند متعال از کمترین خوبی بندگانش درسی برای خوبان و الگویی برای مشتاقان به دست می‌دهد. این از خوبی اوست. ما به فکر کاستی‌هایمان باشیم. خدا کند که برای دیگران مفید هم باشیم.

شاید به خاطر این باشد که ما را از قعر ناامیدی‌ها خارج کند و آثار زمزمه‌های شوم شیطان را که مدام در گوش ما خوانده است: «تو آدم نمی‌شوی و خدا تو را تحویل نمی‌گیرد» را از بین ببرد. تا معلوم شود ما هم هنوز خدایی مهربان داریم که هوای ما را دارد و می‌توانیم به عنوان مهمان خصوصی به خانه‌اش راه پیدا کنیم.

شاید خداوند رحمان خواسته است ما را از عالم ناشکری و ناسپاسی که در متن درگیری‌ها و مشکلات برایمان پیش آمده است نجات دهد. گاهی از اوقات خدا به جای برطرف نمودن مشکلات بندگان خود، که در آن رشد بندگان نهفته است، فرصت تنفس می‌دهد و با غرق کردن آنان در عبادت، به آنها نیروی مقاومت عنایت می‌کند.

شاید این آخرین فرصت حرکت ما باشد به سوی خدا. و خداوند رؤوف خواسته است ما را در آخرین مرتبه امتحان کند: آیا به سوی او باز خواهیم گشت؟ آیا در روند زندگی خود تغییری ایجاد خواهیم کرد؟ آیا این آخرین فرصت بیداری را پاس خواهیم داشت یا نه؟ شاید هم واقعاً این آخرین فرصت حیات ما باشد نه آخرین فرصت حرکت.

شاید باید به علتش نگاه نکنیم و خود را میان خوف و رجاء رها نماییم و به او بسپاریم و علت این توفیق را در آن دنیا از او بپرسیم و او پاسخش را نشانمان دهد. به هر حال می‌خواستیم بگوییم بیاید از همین اول عجب و غرور راه که هم‌زاد خوبی‌هاست، از خودمان دور کنیم و عباداتمان را نابود نکنیم. چون هر احتمالی برای علت حضور ما قابل تصور است.

۱. امیرالمؤمنین علی(ع): «لَمْ تَرَ أَلْعُيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنَّ رَأْيَهُ أَلْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (امالی صدوق، ص ۳۴۲)

۲. امیرالمؤمنین علی(ع): «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَيْحَ بَدْرِكِهِ؛ هَرَكْسَ شَيْءٍ رَا دُوسْتَ دَاشْتَه بَاشِد، نَسَبَت بَه ذَكَر وَ يَادَ أَنْ حَرِيصٌ مِي شُود.» (غررالحکم/حدیث ۸۹۵)

۳. رسول خدا(ص): «أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ. فَمَنْ أَثَقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ (هر کس یاد مرگ وجودش را پر کند) وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ (قبر خود را باغی از باغ‌های بهشت بیابد).» (جامع الاخبار، صفحه ۱۶۵)

امیرالمؤمنین(ع): «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَلَا عَنِ الدُّنْيَا (هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد، از دنیا دست بشوید)» (غررالحکم/حدیث ۸۴۲۵)

۴. رسول خدا(ص): «لَا يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ إِلَّا الْبِرُّ؛ عَمْرَ رَا زِيَادَ نَمِي كُنْد مَگر نِيكِي.» (مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۳۸۹) امام صادق(ع): «مَنْ حَسُنَتْ يَتِيَّتُهُ زَيْدٌ فِي عُمُرِهِ؛ هَرَكْسَ خُوش نِيست شُود، عَمْرَش زِيَاد شُود.» (دعوات الراوندی، صفحه ۱۲۷)

۵. امام رضا(ع): نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا، زمانی است که در حال سجده است. و این همان سخن خداوند در قرآن است که فرمود: سجده کن و نزدیک شو؛ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۹)

۶. «بَيْتٌ وَضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْنَهُمَا مَبْرَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ؛ هَمَانَا نَخْسْتِينَ خَانَه‌ای که برای مردم و [عبادت خداوند]، نهاده شده، همان است که در سرزمین مکه است، که پربرکت و مایهٔ هدایت جهانیان است.» (سوره آل عمران، آیه ۹۶)

۷. رسول خدا(ص): «خداوند به دنیا وحی کرد: هر کس به تو خدمت کرد به رنجش بینداز، و هر کس تو را دورافکند به او خدمت کن؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ الدُّنْيَا أَنْ أُتَعَبِيَ مَنْ خَدَمَكَ وَ أَخَذَمِي مَنْ رَفَضَكَ» (امالی صدوق، ص ۲۷۹) امیرالمؤمنین(ع): «اگر به دنیا رو کنی، دنیا به تو پشت کند و اگر به دنیا پشت کنی، دنیا به تو رو کند؛ إِنَّكَ إِنْ أَقْبَلْتَ عَلَيَّ الدُّنْيَا أُدْبِرْتَ، إِنَّكَ إِنْ أُدْبِرْتَ عَنِ الدُّنْيَا أَقْبَلْتَ.» (غررالحکم، حدیث ۳۷۹۸ و ۳۷۹۹)

۸. امیرالمؤمنین(ع): «هر کس از دنیا دل بر کند، مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بر او آسان شود؛ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ» (کافی، ج ۲، ص ۵۰)

۹. رسول خدا(ص): «اگر مردی با چاقوی تیزی به مردی حمله کند، برای او بهتر است از اینکه در مقابل صورتش از او تعریف کند؛ لَوْ مَسَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسِكِّينٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَثْنِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ» (میزان الحکمه، حدیث ۱۸۶۷۹) و همچنین: «هرگاه در مقابل روی برادرت از او تعریف کنی، مانند این است که تیغ بر گلویش کشیده باشی؛ إِذَا مَدَحْتَ أَحَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلَيَّ حَلَقَهُ الْمَوْسَى» (همان، حدیث ۱۸۶۸۰)

۱۰. رسول الله(ص): «خداوند عزَّ وَ جَلَّ، در طی سه شبانه روز یکصد و بیست و چهار هزار کلمه به راز با موسی بن عمران(ع) در میان نهاد و در این مدت موسی نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید و چون به سوی بنی اسرائیل برگشت و سخنان آدمیان را شنید از آنان متنفر شد؛ عِلْتَشْ تَأْتِيرِي بُوْد که حلاوت سخن خداوند عزَّ وَ جَلَّ در گوشه‌هایش نهاده بود؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَاجَى مُوسَى بِنَ عَمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِائَةِ أَلْفِ كَلِمَةٍ وَ أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ كَلِمَةٍ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ لِيَالِيَهُنَّ مَا طَعِمَ فِيهَا مُوسَى وَ لَا شَرِبَ فِيهَا فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ سَمِعَ كَلَامَ الْأَدَمِيِّينَ مَقْتَهُمْ لِمَا كَانَ وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ مِنْ حَلَاوَةِ كَلَامِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۴۲)

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: «نتیجهٔ انس به خدا، انس نگرفتن با مردم است؛ ثَمَرَةُ الْإِنْسِ بِاللَّهِ الْإِسْتِيْحَاشُ مِنَ النَّاسِ» (غررالحکم، حدیث ۳۹۴۹)

مطالب مرتبط:

- [پرونده ای برای "ماه رجب و ایام اعتکاف"](#)
- [کتاب «نگاهی به رابطهٔ عبد و مولا»](#)
- [کتاب "شکوه امر خدا"](#)

